

# فعل مرکب

دکتر تقی وحیدیان کامیار

جزء اولش «زحمت» و معنی جزء دوم آن «تحمل کردن» است. (چنان که ایشان خود در ص. ۲۹۰ نوشته اند و این تناقضی شگفت است).<sup>۲</sup>

خانلری می گوید اگر هر یک از اجزاء فعل مستقل و اصلی خود را حفظ کرده باشد، اطلاق فعل مرکب به آن درست نیست. چنان که گفتیم ملاک معنایی بی اعتبار است و اصولاً منظور از معنی مستقل و اصلی مشخص

نیست. آیا وقتی می گوییم «باز هم همان سوگند را می خورد»، «سوگند را می خورد» فعل مرکب است؟ چنین نیست؛ زیرا «سوگند» زمانی معنی «گوگرد» داشته و امروز معنی «قسم» می دهد و «خورد» نیز به معنی «یاد کرد» یا «ادا کرد» به کار رفته است.

ظاهراً منظور از معنی اصلی همان است که علمای علم معانی «ما وضع له» گفته اند که این غلط است؛ زیرا برخلاف نظر علمای معانی، معنی حقیقی هر واژه پرکاربردترین معنی آن است و بسا که این پرکاربردترین، معنی جدیدی باشد. به علاوه، این جزء همراه فعل اگر با ضوابط تشخیص مرکب از بسیط، بسیط باشد و مرکب نشده باشد، فرقی نمی کند که معنی آن حقیقی باشد یا مجازی. برای مثال، در لغت نامه بیش از بیست معنی برای «خوردن» آمده است. در این میان، آیا فقط «فرو دادن غذا و بلعیدن» فعل بسیط است و بقیه مرکب؟ آیا فعل جمله های «توب به تور خواهد خورد» و «این دکمه به لباس تو می خورد» و «امید آهن را خورد» و ... فعل مرکب است؟ با استدلال خانلری «مثل زدن» نیز فعل مرکب است و حال آن که مرکب نیست؛ زیرا «زدن» در این جا به معنی «گفت و ذکر کردن» به کار رفته است (ر. ک. فرهنگ نفیسی و فرهنگ بزرگ فارسی انگلیسی حییم). در زبان عرب نیز «زدن» به معنی گفتن است (ضرب المثل: قاله و بینه).<sup>۳</sup>

رقص کردن و جنگ کردن نیز مرکب نیستند؛ زیرا «کردن» در این جا به معنی «انجام دادن» است. مانند این مثال «بار دیگر همان رقص را کرد» و غیره.

از طرفی، معیار معنایی - چنان که گفتیم - معتبر نیست؛ زیرا فعلی مثل بودن در حالت اسنادی (رابطه) اصلاً معنی و مفهومی ندارد.<sup>۴</sup> اگر استدلال معنایی را بپذیریم، در جمله ی «این جنگجوی سفاک، چنگیز خان مغول بود»، چنگیز خان مغول بود را باید فعل مرکب شمرد؛ زیرا بودن چنان که

فعل مرکب که ۴۵ صفحه از این کتاب (۲۶۸ تا ۳۱۳) درباره ی توصیف هم زمانی آن است، اشکالات بیشتری دارد که

آن را مشروح تر مورد بحث قرار می دهیم. دکتر خانلری فعل مرکب را چنین تعریف کرده اند: «اطلاق فعل مرکب به این گونه کلمات از آن جهت است که از مجموع آن ها معنی واحدی دریافته می شود. هر گاه دو کلمه از این انواع که ذکر شد، دو معنی را به ذهن القا

اشاره:

آن چه در پی می آید، بخشی از نقد دکتر تقی وحیدیان کامیار بر کتاب «تاریخ زبان» اثر مرحوم دکتر پرویز ناتل خانلری است به دلیل اهمیت موضوع مورد بحث، بخشی از این مقاله را که مربوط به فعل مرکب است، با هم می خوانیم.

کنند، یعنی هر یک از اجزاء، معنی مستقل و اصلی خود را حفظ کرده باشد، اطلاق فعل مرکب به آن ها درست نیست. اولین مثالی که ایشان برای فعل مرکب آورده اند، خراب ساختن است که معتقدند معنی واحدی دارد؛ یعنی از خواندن آن، دو مفهوم خراب و ساختن که با یک دیگر متضادند، به ذهن متبادر نمی شود.

به نظر می رسد مفاهیم این دو واژه متضاد نباشند. ایشان خود در صفحه ی ۲۷۴ همین کتاب، ساختن را معادل کردن دانسته اند و در صفحه ی ۲۹۹ گردانیدن را معادل کردن گرفته اند؛ یعنی ساختن = کردن = گردانیدن. به عبارت دیگر، ساختن در مثال خراب ساختن، معنی «درست کردن» نمی دهد بلکه مفهوم تشبیه از حالتی به حالت دیگر را می رساند.<sup>۱</sup> پس به استناد نوشته ی خود ایشان خراب خواهم ساخت = خراب خواهم کرد = خراب خواهم گردانید و چنان که می بینیم، ابتدا تناقضی در کار نیست. در توضیحات بعدی، خواهیم گفت که این مثال نمی تواند فعل مرکب باشد. معیارهای معتبر زبان شناسی برای تشخیص یک واژه (اعم از مرکب یا ساده)، عبارت اند از:

۱- معیار نقشی در زمینه ی صرف در محور «جانشینی»<sup>۲</sup> - معیار نحوی در محور «هم نشینی»<sup>۳</sup> - معیار آوایی شامل مکث بالقوه و تکیه.<sup>۴</sup> آقای دکتر خانلری از هیچ یک از این معیارها استفاده نکرده اند و تنها معیار معنایی را به کار گرفته اند که از نظر زبان شناسی اعتباری ندارد و چنان که گفتیم، موجب گمراهی می شود. البته با همین ملاک معنایی نیز، تنها تعداد معدودی از مثال هایی که ایشان برای فعل مرکب آورده اند، در واقع فعل مرکب هستند؛ زیرا با ملاک معنایی (که مورد استناد ایشان است)، واژه ای مرکب است که هر جزء آن معنی خود را حفظ نکرده باشد. در صورتی که در اغلب مثال هایی که ایشان آورده اند، هر جزء معنی مستقلی دارد؛ مانند: رنج کشیدن که معنی

گفتیم معنی ندارد.

دکتر خانلری در ص. ۲۷۰ نوشته اند که «فعل کردن در همه ی موارد تنها وظیفه ی جزء صرفی دارد.» به نظر می رسد که چنین نیست؛ زیرا اولاً فعل کردن دو نقش متفاوت دارد:

۱- معنی «انجام دادن» می دهد؛ مانند: «کار خوبی کردی» (یعنی انجام دادی). مثال دیگر، رعایت سنت بدن معناست که ما همان بکنیم که آن استادان عالی قدر می کردند. در این صورت، کردن فعل تام است.

۲- تغییر از حالتی به حالت دیگر را می رساند که در این صورت کردن فعل اسنادی است. آقای دکتر خانلری کردن و گردانیدن (گرداندن) را متعدی شدن و گشتن می دانند (ص. ۲۹۵ و ص. ۲۹۹) اما معلوم نیست به چه دلیل شدن و گشتن را فعل اسنادی به حساب آورده اند. برای مثال، در (علی) گرسنه شده و (علی) آگاه شد اما متعدی این دو فعل (کردن و گردانیدن) را فعل اسنادی نمی دانند. در صورتی که این دو فعل عیناً مثل شدن و گشتن هستند؛ جز این که صورت متعدی آن ها محسوب می شوند.

همه ی معیارهای زبان شناسی تأیید می کنند که افعال گرسنه کرد و آگاه گردانید، هیچ یک مرکب نیستند:

۱- معیار صرفی: بر اساس این معیار، زمانی با یک واژه ی مرکب سر و کار داریم که توان واژه هایی را جانشین اجزاء (کلمات) آن کرد؛ مگر این که ساختمان واژه به هم بخورد. در مثال گرسنه کرد، به جای گرسنه می توان از واژه های خفه، خسته، بیمار و به جای کرد از واژه های گردانید، نمود و ساخت استفاده کرد.

۲- معیار نحوی: بر اساس این معیار، چون جزء اول فعل گرسنه کرد قابل گسترش است (یعنی می تواند وابسته بگیرد) و مرکب نیست؛ چه می توان گفت: «گرسنه تر کرد».

۳- معیار آوایی: چون میان گرسنه و کرد مکث بالقوه می توان قرار داد، پس گرسنه کرد مرکب نیست. از نظر تکیه نیز گرسنه کرد عیناً مثل گرسنه شد است. به این ترتیب، می بینیم که اولین مثال مؤلف برای فعل مرکب (خراب ساختن) نیز مرکب نیست؛ زیرا می توان آباد، خوب، بد و غیره را جانشین «خراب» نمود و کردن، نمودن و گردانیدن را به جای ساختن برگزید. به علاوه، می توان گفت خراب تر ساخت؛ از نظر آوایی نیز دو واژه است. از نظر نحوی خراب مسند است و ساخت فعل اسنادی.

از این گذشته، اگر فعل کردن را فقط فعل مرکب ساز بگیریم (ص. ۲۷۰) در جمله ای مثل «این مرد فرزند پوسن دوزی بیش نبود اما همت مردانه اش او را نادرشاه کرد»؛ نادرشاه کرد فعل مرکب می شود. عدم تشخیص دو کاربرد متفاوت کردن و استفاده نکردن از معیارهای معتبر زبان شناسی برای شناخت واژه ی مرکب از بسیط، باعث شده که کردن تنها جزئی از فعل مرکب تصور شود.

معاذل های کردن نیز به همین دلایل فعل مرکب نمی سازند؛ یعنی ساختن (روان ساختن = روان کردن، ص. ۲۷۴)، نمودن (نهان نمودن =

نهان کردن، ص. ۲۷۵) و گردانیدن (= کردن، ص. ۲۹۹).

در ص. ۲۷۶ پند دادن و فرمان دادن و غیره را فعل مرکب نوشته اند اما با معیارهای زبان شناسی این افعال، مرکب نیستند؛ زیرا به جای پند می توان اجازه و وعده را جانشین کرد و به جای دادن فعل گرفتن یا خواستن را. به علاوه، می توان گفت: «پند پدرا نه ای را که به من داد، فراموش کردم».

گویا دستورنویسان ما می پندارند که اسم معنی نمی تواند مفعول جمله قرار بگیرد؛ لذا اگر مفعول، اسم معنی باشد آن را با فعل بعدش مرکب می گیرند. در صورتی که چنین نیست. «این پند را به من داد»، همان پند را به او دادند. «به من چنین اجازه ای را بدهید».

در ص. ۲۷۸ نوشته اند: «همکرد زدن تنها با اسم ترکیب می شود و طبعاً مانند موارد دیگر، در صورتی فعل مرکب می سازد که معنی اصلی کلمه- یعنی «ضرب»- در آن نباشد؛ مانند: مثل زدن ... نعره زدن ...».

به این سخن دو اشکال وارد است:

اولاً- معتقدند که وقتی فعل به معنی اصلی به کار نرود، فعل مرکب می سازد؛ به عبارت دیگر، به اعتقاد ایشان، در فعل مرکب، «جزء فعلی» معنی دارد (گرچه معنی غیر اصلی و مجازی) و این متناقض است با تعریفی که از فعل مرکب کرده اند که اجزاء فعل مرکب معنی مستقل ندارند. در اندوه خوردن (ص. ۲۹۰) خوردن به معنی تحمل کردن است. هم چنین در اندوه کشیدن (ص. ۲۹۰)؛ بنا بر این، فعل مرکب نیستند.

اگر بخواهیم همه ی فعل ها و مثال هایی را که در این کتاب «تاریخ زبان» برای فعل مرکب آمده است با معیارهای زبان شناسی بررسی کنیم، کار به دراز می کشد و این جا مجال آن نیست. لذا به ذکر نکاتی دیگر می پردازیم. در ص. ۳۱۰ این کتاب، مؤلف نظر بعضی از محققان را که معتقدند میان اجزاء فعل مرکب رابطه ی نحوی وجود دارد، رد کرده اند. در صورتی که اجزاء مثال هایی که برای فعل مرکب آورده اند، با هم روابط نحوی دارند. در همین صفحه (۳۱۰) حرف زدن را مثال آورده اند که حرف نمی تواند مفعول باشد و حال آن که مفعول است.

مثال برای وقتی که «حرف» (که مفعول است) اسم جنس باشد: «حرف زدم» مانند «سیب خوردم». مثال برای وقتی که «حرف» نکره باشد: «حرفی زدم» مانند «سیبی خوردم».

مثال برای وقتی که حرف معرفه باشد: «همان حرف را زدم» مانند «همان سیب را خوردم».

علت این که «حرف» و نظایر آن را جزو فعل مرکب می گیرند، ظاهراً این است که اصولاً اسم در حال «اسم جنس» بودن نشانه ی «را» نمی گیرد و می بینیم که در حال معرفه بودن «را» نیز می گیرد. مثال دیگر: بگذار حرفش را بزنند.

دومین موردی که دکتر خانلری ذکر کرده اند، سفید کردن است و نوشته اند که اجزاء آن با هم روابط نحوی ندارند (ص. ۳۱۰). در صورتی که سفید مسند است (قبلاً درباره ی فعل «کردن» بحث شد)، مانند:

دیوار سفید شد.

مسندالیه مسند فعل اسنادی

نقاش دیوار را سفید کرد.

مسندالیه مفعول مسند فعل اسنادی

و می توان گفت سفیدتر کرد یا سیاه کرد یا بنفش نمود و غیره. اگر

سفید کرد را فعل مرکب بگیریم، علاوه بر آن که کاری است غلط و بیهوده،

باری است گران بر حافظه. چه در این صورت هزاران فعل مرکب خواهیم

داشت؛ مانند: سبز کردن، سبز مغز پسته ای کردن، قرمز جگری کردن و ...

نداشتن معیار صحیح برای تشخیص فعل مرکب و عدم دقت باعث

شده که در این کتاب تناقض های عجیبی به وجود آید؛ مثلاً در ص ۲۹۳

نوشته اند که فعل بودن مرکب نمی سازد ولی در ص ۳۳۴ شایسته بودن و

مستحق بودن (= شایستن) را فعل مرکب گرفته اند. هم چنین منتظر بودن و

متوقع بودن (بیوسیدن) را.

در ص ۲۹۳ نوشته اند که شدن از جمله فعل های اسنادی است؛ یعنی

عارض شدن حالی یا صفتی را به نهاد جمله نسبت می دهد. مثل کور شدن،

گرسنه شدن ... اما در ص ۳۳۳ کم شدن (= کاستن) و سرد شدن (= افسردن)

را فعل مرکب گرفته اند.

در ص ۲۹۳ پیدا شدن را مسند + فعل اسنادی و در ص ۳۰۸، همین

مثال را فعل مرکب گرفته اند.

در ص ۲۹۶ نوشته اند که اگر گشتن، صفتی را وابسته ی «نهاد» کند،

فعل اسنادی است نه مرکب؛ مانند: آگاه گشتن، خجل گشتن اما در ص

۳۰۸ همین دو مثال را فعل مرکب دانسته اند.

به هر حال، فعل مرکب یکی از مهم ترین مباحث دستوری فارسی است

و عدم توجه به معیارهای صحیح، باعث شده که دستورنویسان در این مورد

به میل و نظر شخصی خود عمل کنند. لذا آن چه را فعل مرکب گرفته اند،

اغلب فعل است با مفعول صریح یا متمم (مفعول غیر صریح) یا مسند یا قید

یا جز این ها<sup>۱۱</sup>. در صورتی که معیار ساده برای تشخیص فعل مرکب فارسی

این است که جزء قبل از فعل، گسترش پذیر نباشد (یعنی صفت، مضاف الیه،

«را»، «ی» نکره، پسوند «تر» و غیره نگیرد).<sup>۱۲</sup>

پادداشت ها:

۱- معنی این فعل هادر هریی برابر فعل «صبر» است؛ در مثال «صبره»: حوله و غیره من حاله او صوره الی اخری (المنجد).

۲- میلانیان، هرمز: کلمه و مرزهای آن در زبان و خط فارسی، مجله ی دانشکده ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ی بی دردی ۷۷.

۳- کشیدن در اندوه کشیدن، ریاضت کشیدن، رنج کشیدن نیز به معنی «تحمل کردن» است (ر. ک. ص ۲۹۰ همسین کتاب).

۴- المنجد، ذیل «صبر».

5. John Lyons: Introduction to

theoretical Linguistics, Cambridge, 1968, pp. 322-323.

۶- ر. ک. تکیه ی جمله: وحیدیان کامیار، تقی، نوای گفتار در فارسی، دانشگاه جندی شاپور ۱۳۵۱.

۷- در زبان هایی مثل انگلیسی نیز نظیر این ها را فعل مرکب حساب نمی کنند؛ مثل: نرم کردن = to make soft.

۸- «دادن» تنها با اسم معنی، فعل مرکب می سازد؛ ص ۲۷۶، تاریخ زبان فارسی و نیز ر. ک. صص ۲۷۷ و ۲۸۰.

۹- در انگلیسی نیز عیناً چنین است؛ یعنی اجازه در «اجازه دادن» مفعول می شود؛ اجازه

دادن به کسی ...

give somebody permission.

۱۰- در جاهای دیگر این تناقض صریح تر

است: ر. ک. صص ۲۸۰، ۲۹۰ و ۲۹۲.

ممکن است گفته شود که معنی تحمل کردن از «کشیدن» از ترکیب یا جزء قبل برمی آید؛

لذا مرکب است (ص ۲۹۰). اگر این استدلال را بپذیریم، پس «سبب کشیده» به

معنی سبب وزن کرده را هم باید فعل مرکب بشمارد.

۱۱- آقای دکتر فرشید ورد در دستور امروز سه مثال برای فعل مرکب آورده اند؛ فلذا

خوردن، دیر آمدن و پاک کردن (ص ۱۲)

در این صورت فقط افعالی مرکب هستند که در آن ها، فعل، با جزء یا

اجزاء قبل از خود جوش خورده باشد (که در حقیقت «اصطلاح» هستند و در

زبان های دیگر نیز وجود دارد)؛ مثل: دوست داشتن که در فارسی امروز

اجزاء آن به هم جوش خورده اند، مثلاً نمی توان گفت او را دوست زیاد دارم

(یعنی برای واژه ی «دوست، نمی توانیم صفت بیاوریم).

نکته ی مهمی که آقای دکتر خانلری به آن اشاره نکرده اند، این است که

در حقیقت، فعل های فارسی دو قطب را تشکیل می دهند: در یک طرف،

فعل ها کاملاً بسیط هستند و در طرف دیگر، کاملاً مرکب و بقیه در میان دو

قطب قرار دارند؛ یعنی در درجات مختلف ترکیبی که با معیارهای صوری

می توان آن ها را مشخص کرد:

فعل بسیط ————— فعل مرکب

(کتاب) خواندن دوست داشتن

به هر حال، فعل های بسیط فارسی گرایش دارند به تجزیه شدن به یک

یا بیش از یک جزء و نیز یک فعل با معنی عام تر یا معنی مجازی اما این اجزاء-

جز معدودی- با هم روابط نحوی دارند و مرکب نیستند و بعضی در درجات

مختلف ترکیب هستند و اصولاً بهتر است آن ها را فعل های تجزیه ای بدانیم

(تجزیه ی یک فعل بسیط به اجزائی) نه مرکب.

در ص ۳۱۴ در مورد «عبارت فعلی» نوشته اند که مفهوم صریح هیچ یک

از اجزاء آن مراد نباشد یا به ذهن شنونده نیاید اما در مثال «از سر گرفتن»

(ص ۳۱۷) «سر» به معنی آغاز است و گرفتن به معنی شروع کردن.

صفحات ۳۲۰ تا ۳۲۶ درباره ی فعل های ناگذر است. این قسمت نیز

یک بررسی هم زمانی و توصیفی است و به زبان شناسی تاریخی مربوط

نمی شود؛ چون در آن صحبتی از چگونگی تحول و علت و معلول به میان

نیامده است.

در آخر همین مبحث، از فعل های ناگذر در فارسی رایج امروز سخن

رفته که این بحث هم بررسی هم زمانی است و جایش در این کتاب نیست.

این ها نکته هایی بود که به نظر نگارنده ی این مسطور رسید. این

اشکالات بی شک از اعتبار کتاب کاسته است. به امید این که در چاپ بعدی

این کتاب تجدید نظری اساسی را شاهد باشیم.

اما بعد از این که نگارنده در دومین کنگره ی

تحقیقات ایرانی که در مشهد تشکیل شد (سال

۱۳۵۰)، سخنرانی خود را با عنوان «در

فارسی فعل مرکب نیست» برای اولین بار

مطرح ساخت (ص ۲۶۴ تا ۲۶۷)، ایشان

در مقاله ی خود که در مجموعه ی

سخنرانی های کنگره چاپ شد، نظرشان را

در مورد فعل مرکب، بدون اشاره به سخنرانی

این جانب تغییر دادند. (متأسفانه سخنرانی

نگارنده به همان صورت طرح که برای شرکت

در جلسه نوشته شده بود، به چاپ رسید).

۱۲- معیارهای دیگر نیز اهمیت دارد اما این معیار از همه مهم تر است.